

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب امام شناسی / جلد اول / قسمت ششم: عصمت همیشگی معصومین، اثبات عصمت، علی

علیه السلام معصوم است، آیه انذار و حدیث عشیره

جستجو

فهرست موضوعی

فهرست کتابها

صفحه اول پایگاه

[صفحه قبل](#)

ص 77

درس پنجم: عصمت امری موهبتی است

ص 79

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

و لعنة الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين

و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم:

«وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ

مَا يَصْرُوكَ مِنْ شَيْئٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ

فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» [105]

[بازگشت به فهرست](#)

قوه عصمت در معصومین در همه حال حاکم بر وجود آنان است

قوه عصمت در انبیاء و ائمه علیهم السلام يك موهبت الهی است، و نوعی از معرفت و حالت قلبی

آنان است که مانند سایر علوم بشری نیست و هیچگاه مغلوب و مقهور قوای شعوریه و احساسات

نخواهد شد.

و در هیچ وقت حتی يك لحظه در بیداری و در خواب در حال یسر و عسر و در مواقع رخاء و شدت، مقهور و منکوب واردات طبیعیّه و خیالات خسیسه مادیّه نشده، پیوسته چون خورشیدی درخشان در دل تابش نموده، و نقاط سیاه و تاریک را از روزنه و زاویه های دل بیرون کرده است. این نوع علم نه تنها خود مغلوب قوای شعوریه نمی گردد، و منکوب طغیان احساسات نمی شود، بلکه تمام قوا و احساسات را در زیر سیطره و مهمیز خود در آورده، و آنها را استخدام نموده، از آن بِنفع مصالح خویش کار می کشد، و به امر و

ص 80

فرمان خود دنبال ماموریت مفرستد، آنها هیچ قدرت تخطی و تجاوز را ندارند. و بنابراین، این قوه علم و نور تابان، پیوسته صاحب خود را از ضلالت و معصیت و خطا مصون مدارد. در روایات وارد است که در پیمبران و ائمه روحی است بنام روح القدس که آنها را در مقام منیع انسانیت محفوظ نموده، و از هر لغزش و گناه و اشتباهی محفوظ نگاه مدارد. در این آیه مبارکه^[106] خداوند خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمود که: اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، طایفه ای از منافقین مدینه اهتمام نموده که تو را در فکر و نوع تشخیص خودت گمراه کنند، و لیکن آنها با این عمل نه تنها نمی توانند به تو ضرری برسانند، و تو را از فکر و اراده تو برگردانند، بلکه خود را گمراه نموده اند، چون خداوند بر تو کتاب و حکمت را فرو فرستاد، و از دانشهائی که قبل از این نداشتی تو را تعلیم نموده است، و فضل خدا بر تو بزرگ است.

در این آیه مبارکه منظور از کتاب، وحی است که توسط جبرائیل بر قلب پیغمبر راجع بقوانین شریعت فرستاده میشود، و مراد از حکمت، علم به معارف کلیّه و اسرار الهیه، و مراد از دانشهائی را که تعلیم کرده است، سایر علوم از ادراکات جزئیّه و تشخیص مطالب حقّه است.

و چون جمله **وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ** یا حالیه است و یا بمنزله تعلیل برای جمله سابقه میباشد لذا استفاده میشود که علت عدم تاثیر کلام منافقین در تو، همانا آن ملکه قلبی است که با آن قادر بر تلقی وحی توسط جبرائیل امین نسبت به احکام و قوانین شریعت و نسبت به معارف الهیه مباشی و همچنین قادر بر تلقی الهامات نسبتبه اطلاع بر اسرار و معیبات، و روشن شدن واقعیت امور، و جدا ساختن بین حق و باطل هستی.

بنابراین از این آیه بخوبی استفاده میشود که علت عدم گمراهی و ضلال پیمبر، حتی در بعضی از امور جزئیّه مستند به آن علم خاصی است که خداوند عنایت فرموده، و به وسیله آن تلقی وحی منماید، و آن علم خاصّ که در روایات بنام روح القدس تعبیر شده است پیغمبران را در مصونیت از

گناه و خطا در هر مرحله از تشخیص نگاه مدارد.

ص81

یکی دیگر [107] از استدلالات بر عصمت انبیاء ضمّ دو آیه از آیات قرآن است، اول گفتار خدایتعالی: **«وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصّٰدِقِيْنَ وَ الشّٰهَدَآءِ وَ الصّٰلِحِيْنَ وَ حَسَنَ أَوْلِيَٰكَ رَفِيعًا»** [108]

[بازگشت به فهرست](#)

استدلال دیگر از قرآن بر عصمت انبیاء

و کسانی که خدا و رسول خدا را اطاعت کنند، آنها با زمره افرادی که خدا به آنها نعمت داده از بیمبران و صدیقین و شهدا و صالحین بوده، و آنان بسیار رفقای خوبی برای اینان خواهند. دوم گفتار خدای تعالی:

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ» [109]

خداوند ما را براه راست راهنمایی نما، راه آن کسانی که به آنها نعمت دادی نه راه آنان که بر آنها غضب نمودی، و گمراه شدند.

از آیه اول استفاده میشود که خدا به انبیاء و شهداء و صدیقین و صالحین نعمت داده است، و از آیه دوم استفاده میشود که کسانی را که خدا به آنها نعمت داده است ضالّ و گمراه نخواهند بود.

بنابراین انبیاء و شهداء و صدیقین و صالحین گمراه نخواهند بود، و چون هر معصیت و گناهی ضلال است لذا از آنها گناه و معصیت سر نمیزند.

یعنی شان و مقام آنها طوری است که دارای ملکه حافظه از معصیت و گناهند و این معنی عصمت از گناه است، و نیز چون اشتباه در تلقی احکام و وحی الهی و در معارف کلیّه الهیه، و در تشخیص امور جزئیّه و اشتباه در تبلیغ نیز ضلال است، لذا آنها در هیچ مرحله از این مراحل دچار خط و اشتباه نمگردند، و روی این بیان عصمت آنها نیز، در دو مرحله تلقی وحی و معارف الهیه و مرحله تبلیغ و ترویج خواهد بود.

[بازگشت به فهرست](#)

امیرالمؤمنین علیه السلام حائز مقام عصمتند

امیرالمؤمنین علیه السلام از طرف خدا دارای مقام عصمت بوده و وصی و وارث و خلیفه رسول خدا،

و اولین کسی است که به

ص82

رسول خدا ایمان آورده، و با او نماز گذارده است.

طبری با اسناد خود از ابن عباس روایت میکند **قَالَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ [110]** اولین کسیکه نماز خواند علی بود.

و نیز از زید بن ارقم حدیث کند قال: **أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام [111]**

زید بن ارقم گوید: اولین کسیکه برسول خدا اسلام آورد علی ابن ابیطالب علیه السلام بود.

و نیز از زید بن ارقم روایت کند که او گفت: **أَوَّلُ رَجُلٍ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ [112]**

اولین مردیکه با رسول خدا نماز گذارد علی بن ابیطالب بود.

و نیز از عباد بن عبد الله به اسناد خود روایت کند **قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ وَ أَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَاذِبٌ مُغْتَرِّ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِينَ [113]**

مگوید: شنیدم که علی مفرمود: من بنده خدا، و برادر رسول خدا، و صدیق اکبر هستم، هر کس این لقب را بعد از من بخود نسبت دهد دروغگو و افترا زننده است، با رسول خدا قبل از مردم هفتسال نماز گزاردم.

ابن صباغ مالکی و محمد بن طلحه شافعی گویند **وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قَبْلَ بَدْوِ أَمْرِهِ إِذَا أَرَادَ الصَّلَاةَ خَرَجَ إِلَى شِعَابِ مَكَّةَ مُسْتَحْفِيًّا وَ أَخْرَجَ عَلِيًّا مَعَهُ، فَبَصَلِيَّانِ مَا شَاءَ اللَّهُ فَإِذَا قَضَى رَجَعَا إِلَى مَكَانِهِمَا [114]**

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عادتشان قبل از ظهور امر اسلام این بود که چون اراده نماز میکرد، به بعضی از دره‌های مکه خارج شده و در خفیه نماز می‌گزارد، و

ص83

علی را نیز با خود میبرد، و آن دو نفر آنقدر که خدا میخواستت نماز می‌گزاردند، و سپس به مکان خود مراجعت مینمودند.

طبری با اسناد خود روایت کند از یحیی بن عقیف کنندی (عقیف کنندی برادر اشعث بن قیس کنندی است که با عباس بن عبدالمطلب رفاقت داشته و برای خرید و فروش که به مکه می‌آمد در منزل عباس سکنی مینموده است)

او مگوید در زمان جاهلیت به مکه درآمد، و در خانه عباس بن عبدالمطلب وارد شدم، چون آفتاب طلوع نمود و مانند حلقه بر فراز آسمان قرار گرفت، و من مشغول نگاه کردن به کعبه بودم، دیدم جوانی آمد و چشمی به آسمان انداخته و سپس رو به کعبه ایستاد، و بلادرنگ طفلی آمد و در طرف راست او ایستاد، و چیزی طول نکشید که زنی آمد و در پشت سر آن دو ایستاد، آن جوان خم شد و رکوع کرد، طفل و زن هم رکوع کردند، جوان بلند شد از رکوع، طفل و زن هم بلند شدند، جوان خود را به سجده انداخت، آن دو نیز به سجده رفتند، من گفتم: ای عباس امر بسیار بزرگی است.

عباس گفت: امر بسیار بزرگیست، آیا میدانی او کیست؟

گفتم نه،

گفت: او محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب فرزند برادر من است.

آیا میدانی آن طفل که با اوست کیست؟ گفتم نه.

گفت: او علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب فرزند برادر من است.

آیا میدانی این زنی که در عقب آن دو ایستاده کیست؟

گفتم نه.

گفت: او خدیجه دختر خویلد زوجه محمد، برادرزاده من است؛ و این مرد بمن خیر داده است که پروردگار تو پروردگار آسمانست، و آن پروردگار آنها را به این فعل با کیفیتی که دیدی امر کرده است، و سوگند بخدا من در تمام روی زمین غیر از این سه نفر احدی را بر این دین نمشناسم [115]

باری پیغمبر و امیرالمؤمنین و خدیجه سالیانی چند به نماز و عبادت خدا مشغول بودند، و احدی از مردم مکه ایمان نیاورده و از رسالت آن حضرت خیر نداشتند، تا آنکه آیه انذار از طرف خدا بر آن حضرت نازل گشت.

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ- فَإِنْ عَصَاكَ فَعَلَّ
إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ- وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ-الَّذِي يَرِيكَ حِينَ تَقُومُ- وَ تَقَلِّبَكَ فِي
السَّاجِدِينَ-إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» [116]

ای پیغمبر! اقوام نزدیکتر خود را از عذاب خدا بترسان، و بالهای رحمتخود را برای مؤمنینی که از تو

پیروی میکنند پائین آور، پس اگر مخالفت کردند بگو من از کردار شما بیزارم، و توکل بر خداوند عزیز و رحیم بنما، آن خدائی که تو را در هنگام قیام به نماز مبیند و از حالات تو در سجده اطلاع دارد فقط و فقط آن خدا شنوا و داناست.

حضرت رسول الله اقوام و عشیره خود را دعوت نمودند و به آنها نبوت خود را اعلام نمودند طبق حدیثی که وارد شده و در نزد مورخین و محدثین از بزرگان اسلام بحدیث عشیره معروفست. علامه امینی گوید: این حدیث را بسیاری از ائمه و حفاظ حدیث از فریقین روایت کردهاند، و در صحاح و مسانید خود درج نمودهاند، و افراد دیگری از بزرگان حفاظه و ائمه حدیث از افرادی که بقول و کلام آنها در اسلام اعتناء بسیاری است، آن حدیث را ملاحظه نموده و بدون هیچگونه ایراد یا توفقی در صحتسنند آن تلقی بقبول کردهاند، و نیز بزرگان از مورخین امت اسلام و غیر اسلام آن حدیث را صحیح و قبول دانسته و در صحیفه تاریخ جزء مسلمات ذکر نمودهاند، و شعراء اسلام و غیر اسلام منظوماً آن حدیث را در سلك شعر در آورده، و در شعر ناشی صغیر متوفی 365 قمریه خواهی یافت [117]

ما عین آن حدیث را اولاً از تاریخ طبری نقل میکنیم، و سپس در اطراف آن به بحث میپردازیم. طبری از ابن حمید، از سلمه از ابن اسحق، از عبدالغفار بن قاسم، از منهال بن عمرو، از عبدالله بن حارث بن نوفل بن عبدالمطلب، از عبدالله بن عباس، از علی بن ابیطالب روایت میکند، که فرمود:

ص85

چون آیه انذار بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد: **«و انذر عشیرتک الاقربین»**، رسول الله صلی الله علیه و آله مرا خواندند و گفتند: یا علی: خدای من مرا امر نمود که نزدیکترین عشیره و اقوام خود را انذار کن، این امر بر من گران آمد، چون میدانستم که به مجرد آنکه به این امر لب بگشایم، از آنها امور ناگواری سر خواهد زد، بنابراین سکوت اختیار کردم تا آنکه جبرائیل آمد گفت: ای محمد! اگر ماموریت خود را انجام ندهی، پروردگارت تو را عذاب میکند.

بنابراین يك صاع (که تقریباً يك من غذاست) برای ما طبخ کن، و در آن ران گوسفندی قرار ده، و يك قدح نیز از شیر فراهم نما، و سپس تمام فرزندان عبدالمطلب را در نزد من حاضر کن، تا با آنها سخن گویم و آنچه بدان ماموریت دارم به آنها ابلاغ کنم.

علی گوید آنچه را که رسول خدا به من امر نمود انجام دادم، و بنی عبدالمطلب را به خانه پیغمبر دعوت نمودم و در آن هنگام آنان چهل نفر بودند یا یکی بیشتر و یا یکی کمتر، در میان آنان عموهای آن حضرت ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب بودند.

چون همه آنها در نزد آن حضرت گرد آمدند حضرت غذائی را که پخته بودم طلب کردند من آن را

آوردم چون در مقابل آن حضرت گذاردم، رسول الله صلی الله علیه و آله پاره‌های از گوشت را با دست خود برداشته و با دندانهای خود پاره پاره نمودند، و آن قطعات را دورادور آن ظرف بزرگ چیدند، سپس فرمودند به آن جماعت: شروع کنید بسم الله!

آنها همه خوردند و سیر شدند بطوریکه دیگر حاجتبه طعام نداشتند، و سوگند به خداوندیکه جان علی در دست اوست آن غذایی که من در مجلس آوردم خوراك يك نفر از آنها بود، سپس حضرت فرمودند: این جماعت را سیراب کن!

من آن قدح شیر را آوردم و همه خوردند، و سیراب شدند، و سوگند به خدا که آن قدح مقدار نوشیدنی يك تن از آنان بود.

در این حال چون رسول الله صلی الله علیه و آله اراده سخن کردند، ابولهب در کلام پیشی گرفت و گفت: این صاحب شما از دیر زمانی پیش، شما را سحر منمود، رسول الله با آنها به هیچ سخن لب ننگشود.

فردای آن روز فرمود: ای علی! این مرد در کلام من پیشی گرفته سخنی

ص 86

از خود که شنیدی، و بنابراین این قوم قبل از آنکه من سخن گویم متفرق شدند، مانند همان غذائی که دیروز آماده نمودی امروز نیز تهیه بنما، و این قوم را در نزد من گرد آور. علی گوید: من چنان طعامی تهیه نمودم، و سپس آنها را در نزد آن حضرت حاضر ساختم. آن حضرت به من فرمودند: غذا بیاور! من آوردم و مانند دیروز غذا را به آنها تقسیم نمود همه خوردند و نیازی دیگر نداشتند.

سپس فرمود: آنها را سیراب کن! من قدح شیر را آوردم، همه آشامیدند بطوریکه سیراب شدند، سپس رسول خدا زبان به سخن بگشود، و فرمود: ای پسران عبدالمطلب! به خدا سوگند من یاد ندارم جوانی از عرب را که برای قوم خود هدیه‌های آورده باشد بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، من برای شما خیر دنیا و آخرت آورده‌ام، و خداوند تعالی مرا امر نموده است که شما را بهرستش او بخوانم.

کدام يك از شما در این امر به معاونت و یاری من برمخیزد تا آنکه برادر و وصی من و جانشین من در میان شما بوده باشد؟

علی مگوید: تمام آن جمعیت از پاسخ حضرت خودداری کردند، و من که در آن وقت از همه کوچکتر بودم و بسرمایه‌تر و ژولیده‌تر و ساده‌تر گفتم: من، ای پیغمبر خدا یار و معین تو خواهم بود! **[118]**

حضرت دست خود را بر گردن من گذارد، و فرمود: **إِنَّ هَذَا أَحَبُّ إِلَيَّ وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ،**

فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا

فرمود: این برادر من و وصی من و جانشین من در میان شماست، پس کلام او را بشنوید و امر او را فرمانبرید.

علی مگوید: تمام قوم برخاستند، و مخندیدند و به ابوطالب میگفتند:

ص 87

این مرد تو را امر کرده است که کلام فرزندت را بشنوی و از او اطاعت کنی. **[119]**

[بازگشت به فهرست](#)

صحت اسناد حدیث عشیره

علامه امینی گوید: به عین الفاظی که طبری این حدیث را نقل کرده است ابو جعفر اسکافی متکلم معتزلی بغدادی متوفی 240 در کتاب خود بنام نقض العثمانیه **[120]** روایت نموده و گفته است که این خبر صحیح است،

و نیز فقیه برهان الدین در کتاب انباء انباء نجباء الالبناء (ص 46-48)، و ابن اثیر در کامل (ج 2 ص 24)، و ابوالفداء عمادالدین دمشقی در تاریخ خود (ج 1 ص 116)، و شهاب الدین خفاجی در شرح شفا که متعلق به قاضی عیاض است (ج 3 ص 37) آورده است، لکن دنباله حدیث را انداخته است و گفته است که این حدیث را در دلائل بیهقی و غیر او با سند صحیح روایت کرده‌اند.

و نیز خازن علاء الدین بغدادی در تفسیر خود (ص 390) و حافظ سیوطی در جمع الجوامع همانطور که در ترتیبش آورده در (ج 6 ص 392) از طبری نقل کرده است، و در 397 از حفاظ ششگانه: ابن اسحق، و ابن جریر، و ابن ابی حاتم، و ابن مردویه، و ابی نعیم و بیهقی، روایت نموده است.

و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج 3 ص 254)، و مورخ جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی (ج 1 ص 31) و محمد حسنین هیکل در کتاب حیات محمد (ص 104) از طبع اول آورده‌اند. و روات سند این حدیث همگی از موثقین و مورد اعتماد هستند.

اما جماعتی، ابو مریم عبدالغفار بن قاسم را ضعیف شمرده‌اند، و این تضعیف بجهتشیعی بودن اوست، لکن ابن عقده بر او ثنای فراوان گفته، و از او تمجید بسیار بعمل آورده است، و در مدح او مبالغه نموده همانطور که در لسان المیزان (ج 4 ص 43) از او مدح شده است، و حفاظ ششگانه فوق نیز روایت خود را به او اسناد مدهند، و از او روایت میکنند، با آنکه آنها استادان فن حدیث و ائمه خبر، و مراجع جرح و تعدیل و رد و احتجاج هستند.

و هیچ کس حدیث عشیره را که ذکر شد ضعیف نشمرده، و بجهت ابو مریم در

او قدح و طعنی بعمل نیاورده است، و در دلایل النبوة و خصائص النبویه به او استدلال کرده‌اند. و نیز ابو جعفر اسکافی، و شهاب الدین خفاجی، این حدیث را صحیح شمرده‌اند، و سیوطی در جمع الجوامع (ج 6 ص 396) حکایت کرده است که: ابن جریر طبری این حدیث را صحیح شمرده است.

علاوه بر تمام این مطالب این حدیثیه سند دیگر نیز آمده است، که روات آن همگی موثق بوده‌اند: احمد بن حنبل در مسند خود (ج 1 ص 111) به سند خود از رواتی نقل کرده که روات آن بدون شبهه و بدون کلام از رجال صحاح هستند، و آنها عبارتند از شریک، اعمش، سهال، عباد. [121] باری حدیث عشیره را بسیاری از بزرگان مانند ابن مردویه، و سیوطی، و ابن ابی حاتم، و بغوی، و حلبی در سیره النبویه، و غیر آنها به الفاظ دیگری نقل نموده‌اند مانند:

أَيْكُمْ يَا يُعْنَى عَلِيَّ أَنْ يَكُونَ أَحَى وَ صَاحِبِي وَ وَارِثِي فَلَمْ يَقُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَعُمْتُ إِلَيْهِ وَ كُنْتُ أَصْغَرَ الْقَوْمِ إِلَيَّ إِنْ قَالَ فَضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ بِيَدِهِ عَلِيَّ يَدِي

و مانند: **مَنْ بَايَعَنِي عَلِيَّ أَنْ يَكُونَ أَحَى وَ صَاحِبِي وَ وَارِثِي مِنْ بَعْدِي؟ فَمَدَدْتُ يَدِي وَ قُلْتُ: أَنَا أَبَايَعُكَ**

و مانند: **أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كَلِمَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَيْنِ فِي الْمِيزَانِ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَمَنْ يُحِبَّنِي إِلَى هَذَا الْأَمْرِ وَ يُوَارِثُنِي يَكُنْ أَحَى وَ وَارِثِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ مِنْهُمْ، فَقَامَ عَلِيٌّ وَ قَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِجْلِسْ ثُمَّ أَعَادَ الْقَوْلَ عَلَى الْقَوْمِ ثَانِيًا فَصَمَتُوا، فَقَامَ عَلِيٌّ وَ قَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: إِجْلِسْ ثُمَّ أَعَادَ الْقَوْلَ عَلَى الْقَوْمِ ثَالِثًا، فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ مِنْهُمْ فَقَامَ عَلِيٌّ وَ قَالَ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: إِجْلِسْ فَانْتَ أَحَى وَ وَارِثِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي.**

و مانند: **أَيْكُمْ يَتَنَدَّبُ أَنْ يَكُونَ أَحَى وَ وَارِثِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي**

أُمَّتِي وَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي، فَسَكَتَ الْقَوْمُ حَتَّى أَعَادَهَا ثَلَاثًا، فَقَالَ عَلِيٌّ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ

فَوَضَعَ رَأْسَهُ فِي حِجْرِهِ وَ تَغَلَّ فِي فِيهِ، وَ قَالَ: اللَّهُمَّ امْلَأْ جَوْفَهُ عِلْمًا وَ فَهْمًا وَ حُكْمًا ثُمَّ قَالَ لِأَبِي طَالِبٍ: يَا أَبَا طَالِبٍ إِسْمِعِ الْآنَ لِابْنِكَ وَ أَطْعِ فَقَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى

و مانند: **مَنْ يُوَاحِشِنِي وَ يُوَازِرُنِي وَ يَكُونُ وَلِيًّا وَ وَارِثِي مِنْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِ يَقْضَى دِينِي؟ إِلَى إِنْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِعَلِيٍّ: أَنْتَ، فَقَامَ الْقَوْمُ، وَ هُمْ يَقُولُونَ لِأَبِي طَالِبٍ أَطْعِ ابْنَكَ فَقَدْ أَمَرَ**

علیک

و مانند: **فایکم یقوم فیبا یعنی علی انه اخی، و وزیری، و وصیی و یكون منی بمنزلة هرون من موسی، الا انه لا نبی بعدی،** الی ان قام علی فبا یعه و اجابه ثم قال: **ادن منی فدنامه ففتح فاه و مج فی فیہ من ریقہ و تغل بین کتفیہ و ثدیہ** فقال ابولهب: فیئس ما

حبوت به ابن عمک ان اجابک فملات فاه و وجهه بزاقا

فقال صلی الله علیه و آله: **ملاته حکمة و علما**

و اخیرا نیز استاد حسن احمد لطفی در کتاب شهید خالد: الحسین بن علی، ذیل حدیث را طبق روایت طبری آورده است، و نیز توفیق الحکیم در کتاب محمد ذیلش را طبق طبری آورده است، و شاعر الغدیر عبدالملیح انطاکی مصری ذیل حدیث را طبق روایت طبری آورده، و یک قصیده غرائی در این باره سروده است [122]

ابو جعفر اسکافی گوید: (پس از آنکه این حدیث را مفصلا ذکر کرده است) آیا طفلی را تکلیف به طبخ طعام میکنند، و او را مامور دعوت کردن قوم و عشیره منمایند؟، و آیا امین سر نبوت منگردد کودک پنجساله یا هفتساله؟، و آیا غیر از عاقل با فهم را ممکنست در زمره پیرمردان و صاحب اعتباران در مجلسی گردآورد؟ و آیا ممکنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را در دست او بگذارد، و با او عقد و پیوند برادری ببندد و او را وصی و جانشین خود قرار دهد، مگر آنکه او اهلیت

ص 90

آن را داشته باشد؟ و در واقع بحد تکلیف بالغ شده باشد، و لیاقتحمل ولایت الهیه و عداوت دشمنان خدا را داشته باشد.

چرا این طفل با هم طرازان و هم سنان خود انس نگرفت؟ و چرا به طبقه آنان نپیوست؟ چرا پس از اسلامش نیز با کودکان در جایگاه بازی به بازی کردن دیده نشد؟ در حالیکه مانند آنان و هم طبقه با آنها بود؟ چرا در یک ساعت از ساعات خود با آنها مشاهده نشد، تا آنکه گفته شود لازمه کودکی او را لحظهای فرا گرفت، و خاطره از دنیا و حادثسن و هوای کودکی او را به حضور آنان کشانید و در حال و کیفیت آنان وارد ساخت؟

بلکه ما علی را ندیدیم الا آنکه پافشاری و ثبات قدم در اسلامش بخرج داد و در امر خود مجد و مضمم بود، و با کردار خود گفتار خود را محقق مداشت، اسلام او عفاف و زهد او را صحه گذارد و تصدیق نمود و به رسول خدا از میان جمیع همطرازان خود پیوست.

علی امین و الیف رسول خدا بود، در دنیای خود و آخرت خود، علی شهوت را منکوب نمود و خواطر

خود را در خود جمع نمود، و بر این امر بسیار شکیبائی و ایستادگی نمود، چون امید لقاء خدا و نجات عاقبت و ثواب آخرت را داشت [123]

[بازگشت به فهرست](#)

[دنباله متن](#)



پاورقی

- [105] سوره نساء: 4 - آیه 113
- [106] آیهای که در ابتدای صفحه قبل آمده است
- [107] تفسیر المیزان ج 2 ص 140
- [108] سوره نساء: 4 - آیه 69
- [109] سوره فاتحه: 1 - آیه: 6 و 7
- [110] تاریخ طبری ج 2 ص 55
- [111] طبری ج 2 ص 56 و نیز حدیث 4 را در «بناييع المودة» ص 60 از ابن ماجه قزوینی و احمد در مسند و ابونعیم حافظ و ثعلبی و حموینی روایت میکند.
- [112] همان
- [113] همان
- [114] «فصول المهمة» ص 14 و «مطالب السئول» ص 11 و «طبری» ج 2 ص 58
- [115] «طبری» ج 2 ص 56 و «فصول المهمة» ص 16 و «مطالب السئول» ص 11
- [116] سوره شعراء: 26 - آیه 215 - 222
- [117] الغدير ج 2 ص 278
- [118] سید اسمعیل حمیری در دیوان خود ص 73 گوید:
- | | |
|----------------------|-------------------------|
| ابو حسن غلام من قریش | ابرهیم و اکرمهم نصابا |
| دعاهم احمد لما اتته | من الله النبوة فاستجابا |
| فادبه و علمه و املی | علیه الوحي یکتبه کتابا |
| فاحصى کلما املی علیه | و بینه له بابا فبابا |
- تجریح این اشعار از اعیان الشیعه ج 12 ص 216 است و نیز حمیری از ص 203 به بعد سیزده بیت مفصلا راجع به حدیث عشیره آورده است
- [119] تاریخ طبری ج 2 ص 62 و 63

[\[120\]](#) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 3 ص 263

[\[121\]](#) الغدير ج 2 ص 279 - 280

[\[122\]](#) ملخص مطالب الغدير ج 2 ص 280 الى 284

[\[123\]](#) الغدير جلد 2 ص 287

[بازگشت به فهرست](#)

[دنباله متن](#)



معرفی و راهنما

کلیه حقوق، محفوظ و متعلق به موسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام است.

info@maarefislam.com